

# ورود جهانگردان غیرمسلمان به مکانهای مقدس (۲)

محمدحسن نجفی

ورود جهانگردان غیرمسلمان به مکانهای مقدس

پژوهش ما در بخش نخست این نوشتار، که در شماره پیشین نشر یافت، درباره «ناروایی ورود کافران به مسجدالحرام» بود. اکنون، در بخش دوم، به بحث درباره «ناروایی ورود کافران به دیگر مسجدها» خواهیم پرداخت. پیدا است که این قسم، به لحاظ آنکه بیش تر مورد نیاز است، محور اصلی بررسی و پژوهش ما را تشکیل می دهد، ولی از آن جا که پایه و اساس حکم ناروایی، ابتدا از مسجدالحرام بوده، آنگاه به دیگر مسجدها سریان داده شده است، بدون بررسی دلیل های ناروایی ورود به مسجدالحرام، تحقیق و بررسی دلیل های این موضوع دشوار می نمود.

در هر صورت، چنانکه اشاره شد، برای ناروایی ورود کافران به مسجدها، دلیل هایی از قرآن و حدیث و اجماع آورده اند که اکنون آنها را نیز به بحث و بررسی می گذاریم:

## ورود کافران به مسجدها

\* قرآن

علما و دانشمندان، از قرآن کریم، همان آیه شریفه: ﴿...إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...﴾ را



مورد استناد قرار داده‌اند، البته به دو گونه:

الف: شیخ طوسی، نجس بودن کافران را از آیه شریفه بهره می‌گیرد و آن را صغری برای یک کبرای کلی قرار می‌دهد:

«دلیلنا قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...﴾ فحكم عليهم بالنجاسة وإذا ثبت نجاستهم فلا يجوز أن يدخلوا شيئاً من المساجد لأنه لا خلاف في أن المساجد يجب أن تجنب النجاسات»<sup>۱</sup>

دلیل ما این سخن خداوند است: ﴿...إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...﴾ که حکم شده به نجس بودن کافران و اگر ثابت شد ناپاکی آنان، روا نیست که به هیچ مسجدی وارد شوند، چون خلافی نیست که مسجد باید از ناپاکیها به دور باشد.»

اینکه ایشان می‌نویسد: (فحكم عليهم بالنجاسة)، در مباحث گذشته، نادرستی آن را روشن ساختیم؛ زیرا آیه شریفه، نظر به نجس بودن بدنی مشرکان ندارد، تا چه رسد به دیگر کافران.

و اما در کبرای سخن ایشان، که می‌نویسد: «مسجدها باید از ناپاکیها به دور نگهداشته شوند» مقصود چیست؟ اگر مقصود این است که مسجد را نباید نجس کرد، سخنی است بجا و درست، ولی ورود کافر به مسجد، اگر نجس هم باشد، سبب نجس کردن مسجد نمی‌شود، اگر سرایتی در کار نباشد.

و اگر مقصود آن است که حتی چیز نجس هم نباید وارد مسجد شود، این نظریه، نظریه درست نیست؛ زیرا دست کم، مشهور فقها بر آنند که ورود چیز نجس به مسجد، در صورتی که نجاست سرایت کننده نباشد که سبب نجس شدن مسجد شود، جایز است.

صاحب حدائق می‌نویسد:

«حتی نسبت به بردن نجاست سرایت کننده به مسجد، غیر از اجماع دلیلی نداریم؛ زیرا روایت «جَبُّوا مَسَاجِدَكُمْ النَّجَاسَةَ»<sup>۲</sup> از نظر سند، ضعیف است.» البته اگر سبب هتک مسجد باشد، جایز نخواهد بود، ولی هتک مسجد، موضوع دیگری است.



ب: گونه دیگر از استدلال به آیه شریفه، برداشتن ویژگی، از مسجد الحرام است. به این معنی که آنچه مشرکان را از ورود به مسجد الحرام باز می‌دارد، مسجد بودن آن است. جایگاه والا و بالای خانه خداست که مشرک نمی‌تواند در آن وارد شود. این نقطه مشترکی است میان مسجد الحرام و دیگر مسجدها. همین نقطه مشترک سبب مشترک بودن آنها در حکم ناروایی ورود شده است.

شیخ محمد حسن نجفی می‌نویسد:

«مضافاً إلى ما استفاد من التفریع فی الآیة المفید للاشتراك بینه و بین غیره من المساجد أيضاً خصوصاً مسجد النبی ﷺ و غیره من المساجد ضرورة اعتبار التعظیم فیها اجمع»<sup>۳</sup>

«افزون بر این، از تفریع (ترفتن به مسجد را بر ناپاکی) در آیه، می‌توان نقطه اشتراکی را میان مسجد الحرام و دیگر مسجدها استفاده کرد، بویژه مسجد النبی، چرا که بزرگداشت همه مسجدها ضروری است.»

بایستگی بزرگداشت مسجدها، نقطه اشتراکی است که کافران را از ورود به مسجدها باز می‌دارد. علامه نیز بر همین نکته تکیه کرده است:

«لأنه مسجد فلا يجوز لهم الدخول كالحرم»<sup>۴</sup>

در مسجد بودن، بین مسجد الحرام و دیگر مساجد، فرقی نیست و باید در حکم ناروایی نیز یکسان باشند.

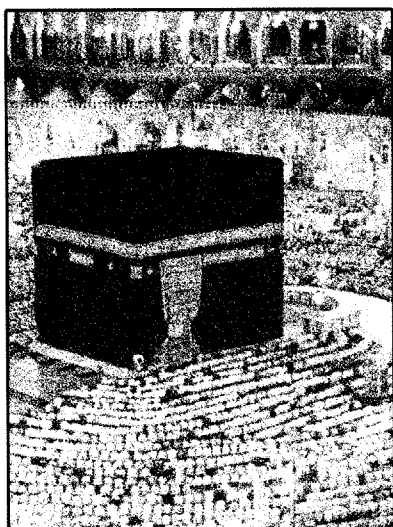
همین سخن را شیخ محمد جواد مغنیه، با بیان دیگری تقریر می‌کند. وی پس از طرح این پرسش که: «آیا این جمله آیه ﴿...فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ...﴾ دلیل درستی دیدگاه شافعی نیست که می‌گوید ناروایی ورود، ویژه مسجد الحرام است؟»، می‌نویسد:

«الجواب انّ مجموع الآیة يدلّ علی العموم، لا علی الخصوص؛ لأنّ المتبادر إلى الأذهان من الآیة مجموعها إنّ علّة المنع من الدخول هي النجاسة و احترام المسجد عند الله و ليس من شك انّ كلّ مسجد هو محترم عند الله لأنّه منسوب اليه جلّت عظمته»<sup>۵</sup>

مجموع آیه، دلالت می‌کند بر همگانی بودن حکم، نه خصوصی بودن آن؛ چراکه از مجموع آیه نخست چنین به ذهن می‌آید که انگیزه جلوگیری از ورود، ناپاکی و احترام مسجد در پیشگاه خداوند است و بدون شک، هر مسجدی در پیشگاه خداوند محترم است، چون منسوب به اوست.

خلاصه سخن این بزرگان این است که: جایگاه والا و محترم بودن مسجد، ملاک حکم ناروایی ورود است و این ملاک، در همه مسجدها، به گونه یکسان وجود دارد.

این استدلال نیز به ثابت کردن دو نکته بستگی دارد:



۱. برای مسجد الحرام ویژگی دیگری غیر از عنوان مسجد بودن، که دخالت در حکم ناروایی ورود داشته باشد، نیست و تنها معیار این حکم، مسجد بودن آن است.

۲. ورود کافران به مساجد، به هر انگیزه‌ای که باشد، برخلاف حفظ حرمت مساجد و قداست شکنی است.

ببررسی: اینکه بگوییم در حکم ناروایی ورود به مسجد الحرام هیچ ویژگی

ندارد، ادعایی بیش نیست. احتمال خصوصیت کافی است برای یکسان ندانستن حکم؛ زیرا اصل، حرام نبودن ورود است. افزون بر اینکه شواهد فراوان وجود دارد بر ویژگیهایی برای مسجد الحرام که هر کدام از آنها کافی است بر ویژه بودن حکم به مسجد الحرام و دست کم احتمال ویژگی حکم، از جمله:

الف: با توجه به ظاهر آیه و شأن نزول آن، مشرکان نسبت به مسجد الحرام توجه ویژه‌ای داشته‌اند. آنان همه ساله، روزهای حج، برای انجام مراسم بت‌پرستی و اعمال حج غیر توحیدی، به مسجد الحرام می‌آمدند و در کنار مرکز توحید، اعمال مشرکانه انجام می‌دادند:



﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً...﴾<sup>۶</sup>

«نماز آنان در کنار کعبه، جز صوت کشیدن و کف زدن نبود.»

بنابراین، خداوند اگر آنان را از ورود به مسجد الحرام بازداشت، برای جلوگیری از انجام اعمال مشرکانه آنان بوده است.

آیا می‌توان این را سنجد با آن مسجدی که اگر کافری در آن پای می‌گذارد، برای شنیدن کلام خداست و سخنان مبلغان دین و یا دیدن آثار باستانی و جلوه‌های تمدن اسلامی؟

ب: در فقه، برای مسجد الحرام احکام ویژه‌ای از مستحب‌ها، حرام‌ها و مکروه‌ها بیان شده است که در دیگر مسجدها جاری نیست؛ برای مثال، ورود شخص جنب به مسجد الحرام، به هیچ روی جایز نیست. بنابراین، احتمال اینکه این حکم نیز از ویژگی‌های مسجد الحرام باشد، احتمالی است عقلایی و چنین احتمالی برای یکسان ندانستن حکم کافی است.

ج: بسیاری از علما بر این باورند که مقصود از مسجد الحرام در آیه شریفه، حرم است. در قرآن کریم مورد دیگری نیز وجود دارد که مسجد الحرام گفته شده، ولی مقصود حرم است:

﴿شُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...﴾<sup>۷</sup>

بی‌گمان پیامبر ﷺ از خانهٔ أم‌هانی به معراج رفته است؛ یعنی از حرم، نه از مسجد الحرام. ذیل همین آیه نیز قرینه است بر اینکه مقصود از مسجد الحرام، تمامی حرم است: ﴿...وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً...﴾، ترس از تنگنای زندگی، در صورتی است که مشرکان از آمدن به مکه نیز باز داشته شده باشند و گرنه، ناروایی ورود به مسجد الحرام، با آمدن برای تجارت و بازرگانی به مکه، ناسازگاری ندارد. اگر مقصود از مسجد الحرام در این آیه، حرم باشد و مشرکان از ورود به آن باز داشته شده باشند که مسجد الحرام هم جزو آن است، در این صورت، احتمال ویژه بودن حکم، به مراتب بیش‌تر است؛ زیرا برای منطقهٔ حرم، احکام ویژه‌ای است که هیچ مکان مقدسی آن احکام را ندارد.

و اما نکته دوم: این سخن که ورود کافران به مسجد با هر انگیزه‌ای که باشد،

بی‌احترامی به مسجد است، سخن درستی نیست و آن را نمی‌پذیریم.  
چگونه می‌توان گفت در سرزمین کفر؛ جایی که تشنگان حقایق می‌خواهند با اسلام آشنا شوند و پیام وحی را بشنوند و مسجد هم تنها مرکز رسمی و جایگاهی است که مسلمانان می‌توانند پیام خود را به دیگران برسانند، آمدن کافران به مسجد برای شنیدن پیام وحی بی‌احترامی به مسجد است؟

چگونه می‌توان گفت در سرزمین کفر؛ جایی که تشنگان حقایق می‌خواهند با اسلام آشنا شوند و پیام وحی را بشنوند و مسجد هم تنها مرکز رسمی و جایگاهی است که مسلمانان می‌توانند پیام خود را به دیگران برسانند، آمدن کافران به مسجد برای شنیدن پیام وحی بی‌احترامی به مسجد است؟

آیا در چنین سرزمینی و در چنین وضعیتی اگر نامسلمانی به مسجد آمد، هتک مسجد شده است؟ یا آنکه راه ندادن به چنین انسانی و دست رد به سینه او زدن، خلاف فلسفه وجودی نخستین مسجدی است که در اسلام بنا شده است؟ اگر مسجدی که نمایشگاه آثار فرهنگی و اوج ظرافتهای هنری مسلمانان در طول تاریخ است و بیانگر عشق و علاقه آنان به دین و مذهب و نشانی از تمدن اصیل می‌باشد، کافری بخواهد این مظاهر را ببیند و آفرینندگان آن را تحسین و عشق و علاقه آنان را به عقیده و باورهای دینی‌شان بستاید، این توهین به مسجد و مقدّسات مسلمانان است؟!

باید گفت: استدلال به این آیه، بر ناروایی ورود کافران به همه مساجد، ناتمام است و شاید سخن علامه مجلسی اشاره به همین نکته باشد:

«... ﴿فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ...﴾ استدلال به علی عدم جواز إدخال النجاسة المسجد الحرام و هو غیر بعید للتفریع و إن أمکن المناقشة فيه و أمّا الاستدلال به علی عدم جواز دخولهم شيئاً من المساجد فهو ضعيف».<sup>۸</sup>  
«به آیه ﴿فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ...﴾ بر ناروایی وارد کردن چیز نجس به مسجد الحرام استدلال شده است. دور هم نیست، هر چند جای مناقشه دارد. امّا استدلال به آن بر ناروایی ورود کافران به هر مسجدی، ضعیف است.»

آیه دیگری که شاید به آن استدلال شود، این آیه شریفه است:

﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ...﴾<sup>۹</sup>

به این بیان، عمران در لغت به دو معنی آمده است: ساخت و ساز و زیارت و رفت و آمد. بنابراین، مشرکان، هم از ساختن واداشته شده‌اند و هم از زیارت و رفت و آمد به مسجدها.

پاسخ: هر چند عمران، به معنای زیارت و رفت و آمد هم آمده، ولی معنای رایج و شایع آن نیست و در قرآن کریم هر جا واژه عمران به کار رفته، به معنای شایع آن آمده که ساخت و ساز باشد.

افزون بر این، به فرض درستی این ادعا، آیه ویژه مشرکان است و برگسترش آن به دیگر کافران، همان اشکال‌هایی است که در آیه قبل بدان اشاره شد.

### \* روایات

شیخ طوسی، علامه، صاحب جواهر و... که در مقام استدلال بر مدعی بوده‌اند، به حدیثی در این موضوع استدلال نکرده‌اند. تنها صاحب حدائق دو روایت نقل می‌کند که مضمون هر دو یکی است: یکی از دعائم الاسلام و دیگری از راوندی، که علامه مجلسی هر دو روایت را در بحار آورده است.

شایان گفتن است که صاحب حدائق، غیر از همین دو روایت، به هیچ دلیل دیگری، حتی آیه شریفه، که همگان استدلال کرده‌اند، استناد نمی‌کند:

نوادر الراوندی یاسناده عن موسی بن جعفر رضی الله عنه عن آبائه، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَتَمْنَعَنَّ مِنْ مَسَاجِدِكُمْ يَهُودُكُمْ وَنَصَارَاكُمْ وَصِبْيَانِكُمْ أَوْ لَيَمَسَّخَنَّكُمْ اللَّهُ قِرْدَةً أَوْ خَنَازِيرَ رُغْمًا أَوْ سَجْدًا».<sup>۱۰</sup>

موسی بن جعفر رضی الله عنه از پدران بزرگوارش نقل می‌کند: پیامبر خدا فرمود: یهودیان، مسیحیان و کودکان را از ورود به مساجد باز دارید و گرنه خداوند شما را به صورت بوزینگان و خوکان مسخ می‌کند.

در دعائم الاسلام نیز، به همین مضمون آمده است با افزودن کلمه «مَجَانِينِكُمْ» بعد از «صِبْيَانِكُمْ».

این دو روایت، هم از نظر سند و هم از نظر دلالت، ضعیف هستند. از ضعف سند این دو روایت همین بس، که در هیچ کتاب فقهی مورد استناد واقع نشده‌اند.

و اما از نظر دلالت: در این دو روایت، بچه مسلمان و نیز دیوانه مسلمان، در کنار یهود و نصارا قرار گرفته‌اند و از آن جا که ورود بچه مسلمان به مسجد، بی‌گمان حرام نیست، نهایت آنکه کراهت خواهد داشت، این خود قرینه است بر اینکه جلوگیری از ورود یهود و نصارا به مسجد نیز واجب نخواهد بود. شاید نقطه اشتراک این سه گروه، در مکروه بودن ورودشان به مسجد، بی‌مبالاتی و بی‌توجهی به مسائل شرعی و رعایت نکردن پاکیزگی و تمیزی ظاهری باشد. در صورتی که برای ورود بچه مسلمان، عنوان قوی‌تر وجود نداشته باشد، مانند آگاه شدن از برنامه‌های اسلام، تعلیم و تعلم و یادگیری مسائل عبادی، ورود آنان مستحب نیز خواهد بود.

صاحب حدائق، بر این باور است که هر چند ورود دیوانه و بچه مسلمان به مسجد مکروه است، ولی این مانع آن نیست که ورود برای یهود و نصارا به مسجد، حرام باشد؛ زیرا نهایت یک لفظ (نهی) در دو معنی به کار رفته است، معنای حقیقی «حرام بودن» و معنای مجازی «مکروه بودن» و به کار رفتن یک کلمه در دو معنی، نه تنها بدون اشکال است، که مواردی در اخبار و احادیث وجود دارد:

«و یكون النهي هنا مستعملاً في التحريم و الكراهة، استعمال اللفظ في حقيقته و مجاز، كثير في الاخبار»<sup>۱۱</sup>.

«نهی در این جا، در حرام و مکروه بودن، هر دو، به کار رفته است و به کار رفتن واژه‌ای، هم در معنای حقیقی و هم مجازی، در اخبار ما فراوان است.»

اینکه یک واژه، می‌تواند در بیش از یک مورد به کار رود یا نه؟ از مباحث مهم اصولی است. محققان از اصولی‌ها بر این نظریه‌اند که به کار بردن یک لفظ در بیش از یک معنی جایز نیست.<sup>۱۲</sup>

افزون بر این، چنانکه اشاره خواهیم کرد، شخص پیامبر ﷺ نصارا و یهود را از ورود به مسجدالنبی باز نداشته است و شواهدی از عصر پیامبر ﷺ و امامان معصومین ﷺ خواهیم آورد که آنان در مسجد با یهود و نصارا و حتی از دین برگشتگان، به





گفت وگویی علمی پرداخته‌اند.

بنابراین، اشکال مهم این دو روایت، ضعف سند و دلالت آنهاست که همین نیز، سبب عمل نکردن فقیهان به آن دو شده است.

شخص پیامبر ﷺ نصارا و یهود را از ورود به مسجدالنبی باز نداشته است و شواهدی از عصر پیامبر ﷺ و امامان معصومین خواهد آورد که آنان در مسجد با یهود و نصارا و حتی از دین برگشتگان، به گفت وگویی علمی پرداخته‌اند.

حدیث دیگری که گاه به آن استناد می‌شود، این فرموده رسول گرامی اسلام است:

«جَنَّبُوا مَسَاجِدَ كُمْ النَّجَاسَةَ».<sup>۱۳</sup>

علامه در تذکرة آن را یکی از دلیل‌ها شمرده است:

ولقوله ﷺ «جَنَّبُوا مَسَاجِدَ كُمْ النَّجَاسَةَ».

به این روایت هم نمی‌شود استناد کرد؛ زیرا:

نخست اینکه: سند این روایت ضعیف است. در وسائل الشیعه چنین آمده است:

و رَوَى جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فِي كِتَابِ الْإِسْتِدْلَالِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ «أَنَّهُ قَالَ: جَنَّبُوا مَسَاجِدَ كُمْ النَّجَاسَةَ».<sup>۱۴</sup>

گروهی از اصحاب ما، در کتابهای استدلالی خود، از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: مساجد خود را از ناپاکی به دور دارید.»

شیخ یوسف بحرانی نیز، این حدیث را ضعیف و درخور استناد ندانسته است.

دوم: روایت از نظر محتوا، اطلاق دارد: مسجد باید از آلودگی دور نگهداشته شود؛ چه آلودگی سرایت‌کننده باشد و چه نباشد. به این اطلاق، کسی عمل نکرده است؛ چرا که دست کم مشهور فقها بر آنند که بردن چیز نجس به مسجد، که سبب آلوده شدن و بی‌احترامی به مسجد نشود، اشکالی ندارد و کافر، به فرض آنکه نجس باشد، از آن‌گونه آلودگی‌هایی است که سرایت‌کننده نیست و سبب آلوده شدن

مسجد نمی شود.

سوم: استدلال به این روایت، آنگاه تمام خواهد بود که نجس بودن همه کافران، امری قطعی و مسلم باشد و حال آنکه چنین نیست. دست کم نجس بودن اهل کتاب از کافران مورد مناقشه است و شماری باور به پاکی آنان دارند.

### \* اجماع

از دلایلی که فقیهان بر ناروایی ورود کافران به مسجدها اقامه کرده اند، اجماع است.  
محقق حلی می نویسد:

«فلا يجوز أن يدخل المسجد الحرام اجماعاً و لا غيره من المساجد عندنا».<sup>۱۵</sup>

«علما، همه بر این نظریه اند که روا نیست کافر وارد مسجد الحرام شود و همچنین دیگر مساجد، به نظر فقهای شیعه.»

محقق حلی، با تعبیر «عندنا» آورده است. صاحب جواهر در شرح آن می نویسد:

«این تعبیر در تحریر و کنز العرفان نیز آمده و مقصود از آن، جماعت امامیه است؛ چنانکه در مسالک تصریح به اجماع شده و در منتهی، به مذهب اهل بیت نسبت داده شده است.»

مقصود آن است که این اجماع، با تعبیرهای گوناگونی در سخنان فقها آمده و تنها در مسالک، تصریح به اجماع شده است.

«لا يجوز دخول الذمى المسجد باجماع الامامية».<sup>۱۶</sup>

«همه فقهای امامیه بر این نظریه اند که روا نیست کافر ذمّی وارد مسجد شود.»



یادآوری: توجه به چند نکته، نادرستی و بی پایه بودن اجماع را می نمایاند:

۱. شیخ طوسی، نه در خلاف و نه در مبسوط، به اجماع تمسک نکرده است، با آنکه روش ایشان، به ویژه در کتاب خلاف، بر این است که به خاطر رویارویی با دیدگاه فقیهان اهل سنت، همانند آنان به اجماع تمسک می جوید، از این روی، ادعای اجماع در خلاف زیاد به چشم می خورد و به همین سبب، شماری از فقها به اجماع های خلاف، اعتبار زیادی نمی دهند و می گویند اینها اجماع های علی القاعده اند، چون شیخ برابر اهل سنت قرار داشته، می خواسته برابر روش خود آنان برخورد کند.

با این حال، در این موضوع، نامی از اجماع فقهای شیعه به میان نمی آورد، که درخور درنگ و توجه است.

۲. بسیاری از پیشینیان، این مسأله را مطرح نکرده اند، تا اظهار نظر کنند، به ویژه آنانکه به تعبیر آیت الله بروجردی، روششان این بوده است که مسائل را همچنانکه از معصومان علیهم السلام می گرفته اند، دست نخورده برای ما نقل کنند، مانند: شیخ صدوق در هدایه و مقنع، شیخ مفید در مقنعه، شیخ طوسی در نهاییه، سلاربن عبدالعزیز در مراسم و ابی الصلاح حلبی در کافی و...

نخستین بار شیخ طوسی این مسأله را در کتابهای استدلالی خود مطرح کرد و دیگران به پیروی از ایشان، به اجمال و تفصیل به موضوع پرداخته اند. بنابر این، چگونه می توان ادعای اجماع کرد؟

۳. علامه مجلسی (بحار، ج ۸، ص ۳۵۰) ناروایی ورود یهود و نصارا به مسجد را، به مشهور نسبت می دهد:

«أما منع اليهود و النصارى، فهو على الوجوب، على المشهور».<sup>۱۷</sup>

افزون بر این، به فرض وجود چنین اجماعی، مدرک آن معلوم است. دست کم، احتمال دارد که مدرک داشته باشد (محتمل المدرک) و آن همان آیه کریمه یا حدیث شریف است که بیان شد و طبیعی است که در این صورت، اجماع، اعتباری نخواهد داشت.

محقق اردبیلی، با توجه به همین نکته پس از آنکه ادعای اجماع مذهب اهل بیت را



از منتهی نقل می‌کند، می‌نویسد: «والمستند في الجملة هو الآية».<sup>۱۸</sup>  
 ممکن است مقصود ایشان از این جمله، بی‌توجهی به اجماع باشد و یا گوشه زدن به  
 اینکه اجماع مدرکی است و مدرک آن هم، همان آیه شریفه است.  
**مشهور بودن ناروایی ورود کافران به مسجد، در صدر اسلام:**

شماری از فقیهان بر این باورند که ناروایی ورود کافران  
 به مسجدها در میان مسلمانان صدر اسلام، مشهور بوده است.

شماری از فقیهان بر این باورند که ناروایی ورود کافران به مسجدها در میان  
 مسلمانان صدر اسلام، مشهور بوده است. علامه در تذکره، این شهرت را از دلیل‌ها  
 قرارداده و بر آن شاهی از تاریخ ارائه کرده است:

«و لأنّ منعمهم کان مشهوراً، دخل أبو موسی علی عمر و معه کتاب حساب  
 عمله، فقال عمر: ادع الذی کتبه ليقراه قال: انه لا یدخل المسجد قال و لم لا  
 یدخل؟ قال لأنه نصرانی فسکت. و هو یدل علی شهرته بینهم».<sup>۱۹</sup>  
 زیرا ناروایی ورود کافران به مسجد [در صدر اسلام] مشهور بوده است.  
 ابوموسی با دفتر حسابرسی کارهایش بر عمر وارد می‌شود. عمر می‌گوید:  
 نویسنده را بگو ببینم و آن را بخواند. ابو موسی می‌گوید: او به مسجد نمی‌آید.  
 عمر می‌پرسد: چرا؟ می‌گوید: چون مسیحی است. عمر ساکت می‌شود. این  
 نشان دهنده شهرت ناروایی ورود کافران به مسجد، در میان آنان است.»

بسان همین سخن را صاحب جواهر، با استناد به این قضیه تاریخی آورده و آن را  
 شاهی بر صدق مدعای خویش می‌داند.<sup>۲۰</sup>

**پاسخ:** صرف نظر از درستی یا نادرستی این رخداد؛ چراکه تنها از طریق اهل سنت  
 نقل شده است، آیا وجود چنین پدیده‌ای می‌تواند بیانگر شهرت حکمی در یک زمان  
 باشد و آیا چنین شهرتی حجیت دارد؟ افزون بر این، این شهرتی که برخاسته از یک  
 رخداد تاریخی است، ناسازگاری دارد با شهرت دیگری که نقلهای گوناگون از طریق  
 شیعه و سنی پشتوانه آن است. ما، در تاریخ به مواردی بر می‌خوریم که هم در زمان عمر،

هم پیش از او و هم پس از او، افراد مسیحی و یهودی به صورت گروهی (وفد) و فردی به مسجدالنبی می آمده‌اند و پرسشهای خود را برای خلیفه مسلمانان مطرح می کرده‌اند و پاسخ می شنیده‌اند.

به طور طبیعی این موارد، درگاه ناسازگاری، بر آن یک مورد، پیش خواهند بود.

### دیگر تأیید کننده‌ها:

#### اما دلایلی و تأیید کننده‌هایی از این دست:

**الف:** ورود کافران به مسجد، هر چند برای شنیدن کلام خداوند و یا دیدن آثار تمدن و بناهای تاریخی اسلام باشد، کوچک شمردن مسجد است و کوچک شمردن مسجد حرام.

این سخن که ورود کافران به مسجد، حتی برای شنیدن پیام اسلام و توحید و دیدن آثار تمدن اسلامی، کوچک شمردن مسجد است، ادعایی بیش نیست؛ زیرا هتک حرمت، یک امر عرفی است.

**ب:** بازداشتن آنان از ورود به مسجدها، گونه‌ای خوار شمردن آنان است و این، چیزی است که مسلمانان وظیفه دارند آن را انجام دهند.

**ج:** اینکه کافر اهل مسجد نیست و مسجد بستگی با کافر ندارد تا بخواهد در آن وارد شود.

اگر ما دلیل‌های محکمی بر ناروایی می داشتیم، اینها می توانست تقویت کننده دیدگاه ما باشد، ولی با سست بنیاد بودن دلیل‌ها، از این گونه تأیید کننده‌ها کاری ساخته نیست.

افزون بر این، این سخن که ورود کافران به مسجد، حتی برای شنیدن پیام اسلام و توحید و دیدن آثار تمدن اسلامی، کوچک شمردن مسجد است، ادعایی بیش نیست؛ زیرا هتک حرمت، یک امر عرفی است، موارد آن را عرف تعیین می کند و بی گمان کافری که جویای حق و حقیقت است و برای شنیدن کلام خداوند یا هدف عقلایی دیگر، با ادب و فروتنانه، پادر مسجد می گذارد، عرف آن را خوار شمردن مسجد نمی داند.

و نیز آیا جلوگیری از ورود کافر به مسجد، که می‌خواهد با اسلام و تمدن و تاریخ آن آشنا شود، تحقیر خداپسندانه است یا نا دیده گرفتن عموماً دعوت و ارشاد مردم؟! و آنکه اصل اینکه مقصود از تحقیر چیست؟ و به چه شکلی باید باشد، جای گفت‌وگوست. افزون بر این، «...عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ...»<sup>۲۱</sup> اگر بپذیریم استفاده تحقیر از این آیه را، مربوط به کافران اهل ذمه است؛ آن هم به هنگام پرداخت ذمه، نه کافری که در دارالحرب زندگی می‌کند. اما اینکه کافر اهل مسجد نیست، بسته به این است که برداشت ما از مسجد چه باشد؟ اگر ما مسجد را تنها مرکز راز و نیاز و نیایش بدانیم، طبیعی است کافر بدان‌جا راه ندارد، مگر برای دیدن آثار فرهنگی و هنری اسلامی، ولی اگر مسجد را افزون بر مرکز نماز و عبادت، پایگاه تبلیغ و ارشاد و هدایت مردم و جلوه‌گر و درخشندگی فرهنگ و هنر تمدن اسلامی نیز بدانیم، کافری که جوایح حقیقت و آشنایی با اسلام و تمدن اصیل آن است، بی‌ارتباط با مسجد نیست و در صورتی که هدف شنیدن پیام حق و آشنایی با اسلام باشد به مصداق این آیه شریفه: «...فَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...»<sup>۲۲</sup> مورد تشویق خداوند نیز هست، تا سخن حق را در هر جا و مکانی؛ از جمله مسجد بشنود و گزینش کند.

۹۴

### دلیل‌های روایی ورود کافران به مسجد:

۱. مقتضای اصل: چنانکه اشاره شد، ورود مشرکان به مسجد الحرام، بلکه محدوده حرم نارواست، به نص آیه شریفه، چه مشرک را نجس جسمی بدانیم و چه نجس فکری. و اما نسبت به دیگر مسجدها، دلیل قانع‌کننده‌ای نیافتیم و همین نبودن دلیل، کافی است تا حکم به جواز بدهیم؛ چراکه جواز ورود، برابر با اصل است. به بیان دیگر، مهم‌ترین دلیل بر ناروایی ورود کافران به مسجدها، آیه شریفه و اجماع بود، ولی دلالت این دو دلیل، در محدوده حرم و مسجد الحرام است، نه بیش از آن و نبود دلیل نسبت به سایر مسجدها، دلیل بر جواز خواهد بود؛ زیرا مقتضای اصل اولیه، جواز ورود به مسجدها است برای همگان، همانند دیگر جای‌ها، به‌ویژه آنکه اگر هدف ورود عقلایی و شرع پسند باشد، مانند جست‌وجوی از حق و آشنایی با معارف اسلامی و یا تحقیق و بررسی در آثار و بناهای اسلامی.



۲. سیره: واقیعت‌های تاریخی دوران رسالت، نشان می‌دهد که پیامبر خدا ﷺ پس از استقرار در مدینه و تشکیل حکومت، در جهت پیوند با قبیله‌های خارج و داخل مدینه و نیز صدور و گسترش اسلام تلاش فراوان کرد. بستن قراردادها و پیمانها با گروهها و قبیله‌ها از کارهای اساسی پیامبر بود. دیدارهای آن حضرت با غیر مسلمانان، چه برای آشنا کردن آنان با اسلام و چه برای بستن پیمانها، بخشی از کار روزانه‌اش به شمار می‌رفت و مرکز این دیدارها مسجدالنبی بود. هرچه بر ثبات و قوام این شجره طیبه افزوده می‌گشت، توجه بیگانگان به سوی مدینه بیش‌تر می‌شد و آنان را وامی‌داشت تا برای آشنایی با دین جدید و پیام آور آن، راهی مدینه شوند؛ از این روی، هر چه زمان به جلو می‌رود، بر شمار این دیدارها افزوده می‌شود؛ به گونه‌ای که سال نهم هجرت را سال وفود (هیأت‌های نمایندگی) می‌نامند و «اسطوانة الوفود» (ستون نمایندگان)، که اکنون نام یکی از ستون‌های داخل مسجدالنبی است، اشاره به جایگاه خاص این دیدارها در داخل مسجد پیامبر است.

دیدارهای آن حضرت با غیر مسلمانان، چه برای آشنا کردن آنان با اسلام و چه برای بستن پیمانها، بخشی از کار روزانه‌اش به شمار می‌رفت و مرکز این دیدارها مسجدالنبی بود.

بنابراین، در اصل وجود چنین سیره‌ای، جای هیچ انکار و تردیدی نیست. شیخ طوسی و دیگران، همان‌گونه که نقل شد، اصل وجود این سیره را پذیرفته‌اند، منتهی براین نظریه‌اند که این روش، تا پیش از نزول آیه شریفه بوده و پس از آن، کافران از ورود به مسجد باز داشته شده‌اند.

شیخ طوسی می‌نویسد:

«و هذا الفعل من النبي ﷺ كان في صدر الاسلام قبل نزول الآية».<sup>۲۳</sup>

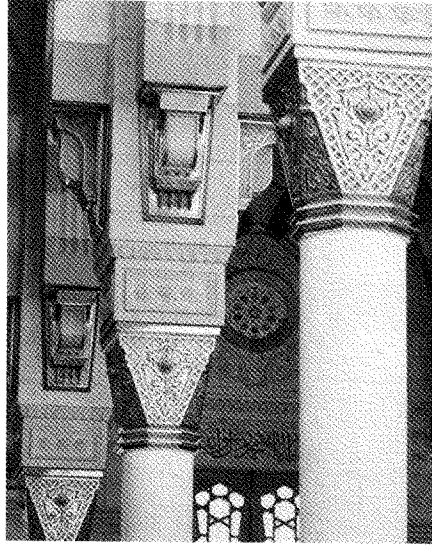
«این کار پیامبر ﷺ در صدر اسلام بوده است و پیش از نزول آیه.»

علامه می‌نویسد:

«لو سلم، لكان في صدر الإسلام»؛<sup>۲۴</sup> «اگر باشد مربوط به صدر اسلام است.»

شیخ محمد حسن نجفی می نویسد:

«أَوَ أَنَّهُ كَانَ قَبْلَ نَزُولِ الْآيَةِ»؛<sup>۲۵</sup> «مربوط  
پیش از نزول آیه است.»



کافرانی که به مسجد النبی وارد  
شده‌اند، دو دسته بوده‌اند: شماری کسانی  
بوده‌اند که پیامبر ﷺ آنان را به عنوان اسیر  
یا میهمان در مسجد جای می‌داد که تعداد  
آنها زیاد نبوده است. گروه دیگری هم که  
شمار آنان بسیار است، کسانی هستند که به

صورت فردی یا گروهی، به عنوان نمایندهٔ قبیله‌ها (وفود) برای آشنایی با اسلام یا بستن  
قرارداد و پیمان، به حضور پیامبر ﷺ شرفیاب می‌شده‌اند.

ظاهر کلام علامه و صاحب جواهر، اشاره به دستهٔ نخست دارد؛ زیرا در تذکره  
«أنزل» آمده؛ یعنی پیامبر آنان را در مسجد جای داد و در جواهر «ادخال» آمده؛ یعنی  
پیامبر ﷺ کافران را به مسجد وارد کرد و این مورد را هم گفته‌اند به فرض ثبوت، مربوط به  
صدر اسلام و پیش از نزول آیه است.

در هر صورت، با توجه به موارد بسیاری از حضور هیأت‌های نمایندگی کافران در  
مسجد النبی و در محضر پیامبر و نیز جای دادن کافران در مسجد، باز گفته شود: «اگر ثابت  
شود»، «اگر بپذیریم» و... کم لطفی است.

و اما ادعای اینکه حضور کافران در مسجد النبی، تا پیش از نزول آیهٔ شریفه بوده؛  
یعنی تا آخر سال نهم هجری و از آن پس، چنین چیزی اتفاق نیفتاده است، درستی و  
نادرستی آن را باید از تاریخ به دست آورد؛ زیرا ادعای تاریخی است و طبیعی است که  
تاریخ باید ادعا را تأیید کند وگرنه نمی‌شود پذیرفت. باید دید آیا به راستی پیامبر  
و مسلمانان، پس از نزول این آیهٔ کریمه، در مسجد را به روی هیأت‌های نمایندگی غیر  
مسلمان، به این دلیل که آنان کافرند و نجس و نباید به مسجد وارد شوند، بسته‌اند، یا آنکه  
آن سیره همچنان ادامه داشته است؟



آیه شریفه: ﴿...إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...﴾ در ذی حجه سال نهم هجرت توسط علی بن ابی طالب علیه السلام در مراسم حج بر مشرکان ابلاغ شده است، ولی آیا بر پیامبر صلی الله علیه و آله هم در همان ماه نازل شده یا ماه پیش و... جای بحث دارد و شاید نتیجه آن، ما را در شمار نمونه‌های تاریخی که ارائه می‌کنیم یاری رساند، ولی با توجه به بسیاری شاهد و نمونه در سال دهم هجرت به بعد، نیازی به یک چنین بحث و بررسی نیست.

نگاهی به تاریخ سال دهم و یازدهم هجرت، نشان می‌دهد که آمد و شد نمایندگان (وفود) پس از آیه شریفه، همچنان ادامه داشته است.

این اثیر در تاریخ خود، در رخداد‌های سال دهم هجرت، از سیزده هیأت نمایندگی نام می‌برد که تنها در سال دهم هجرت به مدینه آمده و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شده‌اند و آخرین هیأت نمایندگی وفد «نخع» است؛ قبیله‌ای از یمن که در نیمه محرم سال یازدهم به حضور پیامبر رسیدند.<sup>۲۶</sup> البته در میان اینان، شماری از پیش مسلمان شده بودند و برای اظهار حمایت و وفاداری قبیله خود به مدینه می‌آمدند و شماری هم در خارج مسجد با پیامبر صلی الله علیه و آله دیدار داشته‌اند، ولی بسیاری از آنان برابر معمول به مسجد می‌آمده‌اند و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسیده‌اند. مهم‌ترین هیأتی که به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف شد، که هم شیعه و هم سنی آن را روایت می‌کند، هیأت نمایندگی نصارای نجران است که در سال دهم هجرت به مدینه آمد. در این هیأت شصت تن از علما و شخصیت‌های مهم مسیحیان نجران حضور داشته‌اند. به مسجدالنبی وارد می‌شوند و چون وقت نماز آنان فرامی‌رسد، از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواهند تا نماز خود را در مسجدالنبی بگزارند. پس از آن، گفت و گوها آغاز می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به پذیرش اسلام فرا می‌خواند.

در تاریخ از گروه‌های مختلف یاد می‌شود که به انگیزه‌های گوناگون، به صورت فردی و گروهی، به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شدند و از خلیفه وقت پرسشهایی می‌کردند.

پس از مجادله و گفت و گوهای بسیار، نمایندگان مسیحی اظهار می‌دارند قانع نشده‌اند و پیشنهاد می‌کنند: مباحله‌ای انجام شود. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پذیرد و قرار وقت مباحله را می‌گذارند که آیه ۶۱ آل عمران، اشاره به همین واقعه دارد و در منابع تاریخی و روایی تمامی داستان، جزء به جزء آمده است.<sup>۲۷</sup>

پس از رحلت پیامبر ﷺ آمدن غیر مسلمانان به مدینه نیز ادامه می‌یابد در تاریخ از گروه‌های مختلف یاد می‌شود که به انگیزه‌های گوناگون به صورت فردی و گروهی، به مسجد پیامبر ﷺ وارد می‌شدند و از خلیفه وقت پرسشهایی می‌کردند که به گواهی تاریخ، در بیش‌تر این موارد، خلیفه از علی علیه السلام می‌خواست که به پرسشها پاسخ دهد و حضرت با پاسخهای استوار و دقیق خود، شبهه‌ها را می‌زدود و دلها را نرم می‌کرد و گاه زمینه گرایش آگاهانه آنان را به اسلام، فراهم می‌آورده است.

در کتابهای روایی، در بخش احتجاج‌های ائمه علیهم السلام این شواهد به چشم می‌خورد، از جمله در بحار الانوار، در بخش احتجاج‌های علی علیه السلام علامه مجلسی، این احتجاجها را در چند باب قرار داده است: باب احتجاج با یهودیان، باب احتجاج با مسیحیان و... اینک اشاره به چند نمونه با پرهیز از شرح جریان:

۱. در آمدن دو یهودی به مسجدالنبی، در زمان ابو بکر و درخواست وی از علی علیه السلام که با آنان به گفت‌وگو بنشیند و به پرسشهای آنان پاسخ دهد.<sup>۲۸</sup>

۲. در آمدن عالمی یهودی به مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و درخواست وی از علی علیه السلام که به پرسشهای وی پاسخ دهد.<sup>۲۹</sup>

۳. در آمدن عالم یهودی به مسجدالنبی و حضور در جمع صحابیانی که گرداگرد عمر نشسته بودند و این پرسش که داناترین شما به دانش پیامبر و کتاب خدا کیست؟ و معرفی علی علیه السلام توسط عمر به وی و گفت‌وگوی وی با علی علیه السلام در مسجد.<sup>۳۰</sup>

۴. ورود هیأت نمایندگی مسیحیان به سرپرستی یک راهب مسیحی از روم به مدینه و حضور آنان در مسجدالنبی و پرسش از ابی بکر به عنوان خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و معرفی وی علی علیه السلام را برای پاسخ به پرسش‌های آنان.<sup>۳۱</sup>

۵. آمدن هیأت نمایندگی از مسیحیان نجران به همراه اسقف خود، در زمان خلافت عمر برای پرداخت جزیه و مناظره آنان با عمر و دست‌آخر معرفی علی علیه السلام برای پاسخ دادن به پرسشهای آنان.<sup>۳۲</sup>

در روزگار خلافت علی علیه السلام نیز، این روش ادامه داشته است.

شیخ مفید می‌نویسد:

«أتى رأس اليهود علي بن أبي طالب، أمير المؤمنين علیه السلام عند منصرفه من وقعة

## النهروان و هو جالس في مسجد الكوفة»<sup>۳۳</sup>

هنگام بازگشت علی علیه السلام از نهروان، در حالی که در مسجد کوفه نشسته بود، از سران یهود شخصی به خدمت آن حضرت رسید.

در این دیدار که شماری از اصحاب آن حضرت حضور داشتند، مرد یهودی پرسشهایی از حضرت کرد؛ از جمله: از رنجها و ایثارگریهای آن حضرت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن پرسید که حضرت با گرمی به پرسشهای او پاسخ گفت.

در زندگی امامان معصوم علیهم السلام یا اصحاب آن بزرگواران، به مواردی بر میخوریم که احتجاجها و گفت و گوهای علمی با غیر مسلمانان در مسجد داشته‌اند؛ از جمله:

در احتجاجهای امام صادق علیه السلام با زنادقه آمده است:

«روزی ابن ابی العوجا، در هنگام حج، با جمعی از همفکرانش در مسجد الحرام نشسته بودند. در همان هنگام، امام صادق علیه السلام در میان یاران و زائران خانه خدا به بیان احکام و تفسیر قرآن مشغول بود.

زندیقان به ابن ابی العوجا پیشنهاد مناظره با امام صادق را دادند تا به پندار خود، امام را محکوم و از چشم یاران بیندازد!

پذیرفت و با امام علیه السلام باب گفت و گو را باز کرد و کعبه و اعمال حج را به ریشخند گرفت و امام هم با پاسخهای استوار، وی را رسوا ساخت»<sup>۳۴</sup>

در صورت درستی این نقل، روشن می‌شود غیر از مشرکان نیز، به مسجد الحرام داخل می‌شده‌اند. تأیید بر آن، دیدگاهی است که ناروایی ورود به مسجد الحرام را ویژه مشرکان می‌دانت.

مفضل می‌گوید:

«روزی پس از نماز عصر، در روضه مسجد النبی، میان قبر و منبر نشسته بودم و در فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله می‌اندیشیدم که ابن ابی العوجا وارد مسجد شد و با یکی از همفکران خود، نزد من نشست و سخنانی را در انکار صانع و... بر زبان راند که من از شنیدن آن به شدت ناراحت شده و بر او پرخاش کردم.

در پاسخ من گفت: اگر از اصحاب جعفر بن محمد علیه السلام هستی او با ما چنین رفتار نمی‌کند.

داستان را به امام صادق علیه السلام عرض کردم، امام آنچه را لازم بود به من آموخت تا بتوانم در برخوردهای بعدی، با استدلال و منطق برخورد کنم.»

از این داستان به خوبی دانسته می شود که ورود از دین برگشتگان و ملحدانی چون ابن ابی العوجا به مسجد النبی، امری عادی بوده است. آنچه مفضل را بر آشفته، حضور آنان در مسجد نبوده، بلکه سخنان کفرآمیز و الحادی آنان بوده است و امام نیز به مفضل سفارش نمی کند که این گفت و گو در خارج از مسجد انجام گیرد؛ هم چنانکه خود آن جناب، در آن داستان دیگر به ابن ابی العوجا نمی فرماید برویم در بیرون مسجد تا پاسخ پرسشهای تو را بدهم.

اینها نمونه هایی بود از شواهد تاریخی و حدیثی، بر استمرار سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از زمان بنای مسجد تا زمان معصومان علیهم السلام. ناگفته نماند که شواهد بیش از اینها است و اگر تاریخ و احادیث از این زاویه مورد بررسی قرار گیرد، به موارد بیشتری دست خواهیم یافت.

و در تأیید این سیره، می توان گفت، با اینکه موضوع مورد ابتلایی بوده، ولی هیچ حدیثی در باره این موضوع، از ائمه علیهم السلام نرسیده است و یا دست کم حدیث درخور اعتماد و اعتباری که در کتاب های فقهی به آن استناد کرده باشند، با اینکه در منابع روایی ما، احکام مختلفی درباره روابط با کافران، در زمینه های گوناگون؛ ازدواج، چگونگی معاشرت، داد و ستد و... رسیده است.

### ریشه یابی فتوا:

موضوع ناروایی ورود کافران به تمامی مساجد، با توجه به آنکه دلیل معتبری نداشت، این پرسش به ذهن می آید که این سخن از کی و چگونه وارد بحث های فقهی شده است؟

آنچه از پاره ای تفسیرها و منابع فقهی اهل سنت بر می آید، نخستین بار ناروایی ورود کافران به مسجدها، در زمان عمر بن عبدالعزیز، به عنوان یک فرمان حکومتی صادر شده است:

«وقال عمر بن عبد العزيز و لا يدخل أحد من اليهود و النصارى شيئاً من

## المساجد بحال» ۳۵

«عمر بن عبدالعزیز گفت: هیچ‌کس از یهود و نصارا، نباید به هیچ مسجدی وارد شوند.»

قطب راوندی می‌نویسد:

«و قال عمر بن عبد العزيز: و لا يجوز أن يدخل المسجد أحد من اليهود و النصارى و غیرهم من الکفار، و نحن نذهب إليه» ۳۶

«عمر بن عبدالعزیز گفته است: هیچ‌کس از یهود و نصارا و دیگر کافران، روا نیست به مسجد وارد شوند. ما نیز بر آنیم.»

بنابراین، دور نیست که

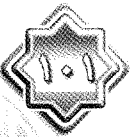
نخستین بار عمر بن عبدالعزیز به عنوان یک حکم حکومتی، کافران را از ورود به مسجدها بازدارد و پس از آن به منابع

دور نیست که نخستین بار عمر بن عبدالعزیز به عنوان یک حکم حکومتی، کافران را از ورود به مسجدها بازدارد و پس از آن به منابع فقهی راه یابد.

اگر چنین باشد باید وضعیت زمانی عمر بن عبدالعزیز در نظر گرفته شود و اینکه چرا او چنین تصمیمی را اتخاذ کرده است؟ و به فرض حجت بودن عمل او! محدود به همان زمان و وضعیت حاکم بر آن بوده و در خور گسترش نیست.

**رعایت حرمت و قداست:**

از آنچه گفته آمد، می‌توان نتیجه گرفت که «کفر»، باز دارنده از ورود به مسجدها نیست و غیر مسلمان نیز می‌تواند به مسجد وارد شود، ولی بدون شک، این بدان معنی نیست که در مسجد، بدون قاعده و برنامه به روی هر غیر مسلمان گشوده شود. مسجد، مکان عبادت، ارشاد و هدایت، تبلیغ و ترویج دین است. انجام هر کاری که با این شأن و مقام ناسازگاری داشته باشد، در مسجد جایز نیست، حتی برای مسلمان، چه رسد به غیر مسلمان. بنابراین، ورود غیر مسلمان به مسجد، در درجه اول باید انگیزه شرع‌پسند داشته باشد؛ مانند آشنایی با معارف اسلامی، شنیدن سخن وحی و آشنایی با آداب و رسوم عبادی مسلمانان و... و یا دست‌کم انگیزه‌های عقلایی؛ مانند مشاهده آثار و تمدن





اسلامی برجای مانده در بناهای مساجد. پس باید ورود به مسجد، هدف دار باشد و هدف هم شرع پسند و عقلایی. با این همه، حفظ شؤون مسجد پوشش و چگونگی رفت و آمد و نگهداشت ادب و احترام و خلاصه رفتارها باید به گونه‌ای باشد که بی‌احترامی به مسجد و هتک حرمت آن نشود که در این صورت، بی‌گمان جایز

نخواهد بود.

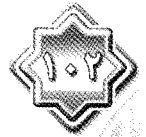
دربارهٔ هیأت مسیحیان نجران که به حضور پیامبر ﷺ شرفیاب شده بودند، آمده است:

«چون با لباس‌های فاخر و علامت‌های ویژه‌ای ویژه‌ای بودند، پیامبر به آنان توجهی نکرد و وقتی آنان علت بی‌توجهی را از اصحاب پیامبر جویا شدند، اصحاب گفتند: نوع لباس و پوشش شماست که پیامبر ﷺ نمی‌پسندد. نجرانی‌ها لباس خود را تغییر دادند و با لباسی ساده و بی‌آرایش به حضور پیامبر رسیدند و آن حضرت آنان را پذیرفت.»  
دور نیست، که دلیل بی‌توجهی پیامبر به آنان، در مرتبهٔ نخست، نوع پوشش و ورود متکبران آنان باشد که با مقام و جایگاه مسجد سازگاری نداشته است.

### سرزمین حجاز و منطقه حرم:

از گزاره‌های مورد گفت و گو در فقه، ورود غیر مسلمان به سرزمین حجاز یا دست‌کم محدودهٔ حرم (منطقه‌ای با فاصله‌های مختلف تا مسجد الحرام) است. در اینجا سه گزاره درخور جداسازی وجود دارد:

الف: ورود به قصد سکنی‌گزیدن در سرزمین حجاز یا محدودهٔ حرم، که بسیاری از فقهای شیعه، بلکه به تعبیر صاحب جواهر اجماع آنان بر حرام بودن آن است<sup>۳۷</sup>



۹  
۵:

ب: ورود آنان به قصد تجارت و گشت و گذار. در اینجا، نسبت به محدوده حرم نیز نظریه فقهای شیعه بر ناروایی است. حتی گفته اند اگر پیامی برای حاکم اسلامی داشته باشد باید مسلمانی را بفرستند به خارج از محدوده حرم، تا آنجا پیام را دریافت کند.<sup>۳۸</sup> و اما نسبت به غیر از منطقه حرم، مورد اختلاف است و دست کم با اجازه حاکم اسلام می تواند وارد شود؛ چنانکه برخی از فقها حتی ورود به محدوده حرم را نیز با اجازه حاکم روا می دانستند.<sup>۳۹</sup>

از آنجا که این منطقه اکنون از مورد ابتلای مایرون است و به ویژه آنکه، آنچه مورد اتفاق فقها است حرام بودن سکونت است، نه گشت و گذار و جهانگردی، از طرح تفصیلی موضوع و بررسی دلیل های آن صرف نظر می کنیم، هر چند عمده ترین دلیل آیه شریفه «...إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...» است که بنابر آنچه گفته شد، در صورتی که مقصود از مسجد الحرام محدوده حرم باشد، در این صورت مشرکان به این محدوده، حق ورود ندارند، ولی نسبت به غیر مشرکان از کافران همچنان جای بحث و گفت و گو است و همان مباحث گذشته اینجا نیز جاری است و باید دانست اگر بخواهیم وارد بحث تفصیلی شویم، جای بررسی دارد که: آیا ممنوعیتی وجود دارد یا نه؟ این ممنوع بودن، ویژه محدوده حرم است یا تمامی جزیره العرب؟ مقصود از جزیره العرب کجاست؟ آیا سکنی گزیدن ممنوع است یا گشت و گذار و مسافرت و...؟

## حرم امامان و امامزادگان

در ناروایی ورود غیر مسلمانان به حرم امامان علیهم السلام آیه یا روایتی نداریم، فقیهان هم یا از حکم آن سخن نگفته اند و یا آنکه به هنگام سخن از ممنوع بودن ورود کافران به محدوده حرم مکه، حرم امامان علیهم السلام را نیز همانند آن دانسته اند.

صاحب جواهر به دنبال نظریه حرام بودن ورود کافران به حرم، می نویسد:

«و یحتمل إلحاق حرم الأئمة علیهم السلام بذلك، فضلاً عن الحضرات المشرفة بل و

الصحن ولكن السيرة علی دخولهم بلدانهم...»<sup>۴۰</sup>

«احتمال پیوست دادن حرم امامان علیهم السلام به حرم مکه هست تا چه رسد به رواقهای

شریف و صحن ها، ولی سیره بر ورود آنان بوده است به شهرهای اینان.»

آقا ضیاء عراقی، پس از نقل روایت دعائم الاسلام، مبنی بر ناروایی ورود کافران به منطقه حرم می نویسد:

(و تنقیح المناط یقتضی الحاق حرم النبی ﷺ و بقية الأئمة ﷺ بل  
والمشاهد المعظمة، و حرم الزهراء ﷺ).<sup>۴۱</sup>

«تنقیح مناط (دست آوری ملاک) اقتضا دارد پیوست دادن حرم پیامبر ﷺ و امامان ﷺ، بلکه دیگر مشاهد بزرگ و حرم حضرت زهرا ﷺ را [به حرم مکه]».

باید دید مقصود ایشان از این تنقیح مناط چیست؟ و اساساً جای تنقیح مناط هست؟ آیا با وجود ویژگیهای فراوانی که محدوده حرم مکه دارد، حتی برای مسلمانان، تا چه رسد به کافران؛ مانند جایز نبودن ورود بدون احرام و کندن درخت و... می توان این ویژگی ها را نادیده گرفت و با یک ملاک و معیار احتمالی حکمی را که برای محدوده حرم مکه آمده، آن را به حرم های دیگر نیز سریان داد؟

فقیهان ما، پیوست حرم امامان به مسجدها را در مسأله حرام بودن ورود جنب به آن، مورد تردید قرار داده اند،<sup>۴۲</sup> آن هم به این دلیل که چون این حکم برای مسجد است، شاید عنوان مسجد ویژگی داشته باشد که نتوان آن را به غیر مسجد گستراند، با آنکه همانندی حرم امامان ﷺ با مسجد، بیشتر است و امکان مشترک بودن ملاک و مناط بهتر.

۴۱  
۴۲

وقتی در همانندی

حرم امامان با مسجد تردید باشد، چگونه می توان حرم امامان را با حرم مکه که سرزمینی است با احکام و آیین های ویژه، یکسان



حفظ حرمت و رعایت مکانت و جایگاه این مکانهای مقدس امری است ضروری، و بدون تردید باید با برنامه ریزی درست، به هنگام ورود گردشگران و جهانگردان غیر مسلمان بر آن پای فشرد.

دانست. شاید به همین خاطر است که صاحب جواهر از همانندی با تعبیر احتمال (یاحتمل) یاد می کند و همان را نیز با وجود سیره عملی مخالف، سست می کند.

بنابراین، صرف نظر از آنکه اصل ممنوع بودن نسبت به حرم مکه نیز جای گفت و گو دارد، همسان دانستن حرم امامان ﷺ به آن حرم، هیچ دلیل ندارد.



و از آنچه گفته شد، حکم پیوست حرم امامان به مسجدها نیز معلوم شد زیرا:  
۱ - اصل همانندی مورد تردید و گفت و گوست.

۲ - براساس تحقیقی که انجام گرفت، نسبت به خود مسجدها ممنوعیتی برای ورود غیر مسلمانان نبود تا چه رسد به حرم امامان و یا حرم امامزادگان. البته حفظ حرمت و رعایت مکانت و جایگاه این مکانهای مقدس امری است ضروری، و بدون تردید باید با برنامه ریزی درست، به هنگام ورود گردشگران و جهانگردان غیر مسلمان بر آن پای فشرد.

### ○ پیا نوشت ها:

۱. خلاف، ج ۱، ص ۵۱۸
۲. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۲۹؛ تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۴۵
۳. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۷۸
۴. تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۴۴۵
۵. تفسیر (کاشف)، ج ۴، ص ۲۸
۶. انفال: ۳۵
۷. اسراء: ۱
۸. بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۳۴۳
۹. توبه: ۱۷
۱۰. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۷۸؛ حدائق الناضرة، شیخ یوسف بحرانی، ج ۷، ص ۲۷۹؛ مؤسسه نشر اسلامی وابسته، به جامعه مدرسین قم.
۱۱. همان مدرک.
۱۲. کفایة الاصول، محمد کاظم خراسانی، ج ۱، ص ۵۴، علمیه اسلامیة، تهران.
۱۳. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۲۹؛ تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۴۵
۱۴. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۰۴
۱۵. شرایع الاسلام، محقق حلّی، ص ۳۳۲، دارالأضواء، بیروت.
۱۶. مسالک الأفهام، شهید ثانی، ج ۳، ص ۸۰، مؤسسه معارف اسلامی.
۱۷. بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۳۵۰
۱۸. مجمع الفائده، ج ۷، ص ۵۲۱
۱۹. تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۴۴۵

۲۰. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۷۸
۲۱. توبه: ۲۹
۲۲. زمر: ۱۸
۲۳. مبسوط، ج ۲، ص ۴۷
۲۴. تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۴۴۵
۲۵. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۷۸
۲۶. ۵۶ طبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۱، ص ۳۶۴، دار صادر، بيروت.
۲۷. طبقات الكبرى، ج ۱، ص ۳۷۵؛ (فروغ ابدیت)، جعفر سبحانی، ج ۲، ص ۴۳۱، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
۲۸. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۵۱، باب ۱، ح ۱
۲۹. همان مدرک، ج ۹، ص ۱۱، باب ۱، ح ۴
۳۰. همان مدرک، ج ۲۰، ص ۲۲، باب ۱، ح ۱۰
۳۱. همان مدرک، ج ۵۲، ص ۵۳، باب ۳، ح ۱
۳۲. همان مدرک، ج ۵۸، ص ۶۰، باب ۳، ح ۳
۳۳. بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۱۶۷؛ اختصاص، ص ۱۸۰، کنگره هزاره شیخ مفید.
۳۴. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۹
۳۵. فقه القرآن، ج ۱، ص ۱۵۸؛ تفسیر «تبیان»، ج ۵، ص ۲۰۱
۳۶. فقه القرآن، راوندی، چاپ شده در (ینایع الفقهیه)، ج ۴، ص ۵۲۶
۳۷. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۸۸
۳۸. همان مدرک.
۳۹. همان مدرک، ص ۲۸۹
۴۰. همان مدرک.
۴۱. شرح تبصره، ج ۴، ص ۳۷۶
۴۲. مستمسک العروة الوثقی، سید محسن حکیم، ج ۳، ص ۴۹